

در خلوت خواب



۱

مجموعه داستان کوتاه «در خلوت خواب» دومین اثر «فتانه حاج سیدجوادی» است که سه سال پس از «بامداد خمار» منتشر شد. این مجموعه، هشت داستان را با عنوان‌های «رنگ تعلق»، «شیشه»، «در خلوت خواب»، «لالا»، «سمفونی حماقت»، «خرگوش»، «پوچ»، «عرض زندگی» دربرمی‌گیرد. زنان شخصیت اول تمام قصه‌ها هستند؛ زنانی که در زندگی خود به نوعی دچار مشکلات از جمله مشکلات احساسی هستند. هر یک از این داستان‌ها با زبانی ساده و قابل فهم به روایت برش‌هایی ساده از زندگی پرداخته‌اند و دارای مضامین عاشقانه، اجتماعی و خاطرات شخصی هستند. به طور مثال داستان «در خلوت خواب» که نام کتاب از آن گرفته شده، خاطرات دوران کودکی راوی است و نحوه دل بستن او به پسری که در نهایت با او ازدواج می‌کند.

برشی از داستان «شیشه»:

من آدمی هستم که همیشه دیر رسیده‌ام. هنوز هم دیر می‌رسم. در این دیر رسیدن‌ها هرگز خود مقصر نبوده‌ام، بلکه مانند برگی که روی آب افتاده باشد، در طی مسیر، مرتب و ناخواسته به این شاخ و آن خس‌وخاشاک گیر کرده‌ام و دیر رسیده‌ام. من دیر رسیدم و در نتیجه با وجود آنکه در شرق، سرزمینی که در آن قدم نوزاد پسر همیشه مبارک است متولد شده بودم، مرا نمی‌خواستند. زیرا من آخرین فرزند یک خانواده‌ی پراولاد بودم و ناخواسته متولد شده بودم. پدر و مادرم با داشتن داماد و عروس از تولد من که ناگهان چون مهمان ناخوانده‌ای از راه رسیده بودم، مکرر بودند. من از این جهت با پسرعمویم تفاوت بسیار داشتم. او نخستین و تنها پسر خانواده خود بود که با نذر و نیاز فراوان و ناز و ادای بسیار متولد شده بود...

برشی از داستان «لالا»:

باید یک‌جوری سر خود را گرم می‌کردم تا ایران، آفتاب گرم و درخشان همیشگی آن و یاد لالا را از ذهن خود دور کنم؛ بنابراین باز به آن سرگرمی روی آوردم که فرزندانم آن را به شوخی، تنها تجمل مجاز مامان نامیده‌اند. یعنی نشستم و درحالی که می‌کوشیدم افکار خود را متمرکز کنم، با سماجت به نقاشی پرداختم. ولی فکر و خیال رها می‌کردم. چه روزهایی! من و لالا هر دو شاد بودیم. یا به عبارتی ساده و غافل. آن روزهایی که لالا صفحه می‌گذاشت، شصتی نقاشی را به دست می‌گرفت و یکسره نقاشی می‌کرد. برخلاف من که رنگ را حرام می‌کنم، او واقعا استعداد داشت. ولی آنچه من داشتم و او فاقد آن بود، استقامت، اراده و ثبات قدم بود. هر قدر او ضعیف بود، من با اراده و متکی به نفس بودم. شاید به همین دلیل بود که او همیشه به من پناه می‌آورد و مرا تحسین می‌کرد. او مانند پیچکی بود که بدون تکیه‌گاه قادر به ایستادن روی پا نبود. وقتی لالا را برای آخرین بار دیدم، اوایل تایلستان بود. با وجود این همین که به یاد آن روز می‌افتم، بی‌خ می‌کنم و شور و تلاش برای زندگی از وجودم رخت برمی‌بندد...

لیلی و مجنون امروزی

بامداد خمار اثر فتانه حاج سیدجوادی بحث‌برانگیزترین رمانی است که در نیمه اول دهه هفتاد منتشر شد

نسرین حیدری داستان‌نویس

به راحت نفسی، رنج پایدار مجوی
شب شراب نیرزد به بامداد خمار!
«بامداد خمار» یکی از بحث‌برانگیزترین رمان‌هایی است که در نیمه اول دهه هفتاد منتشر شد و به یکی از پرفروش‌ترین رمان‌های تاریخ نشر ایران تبدیل شد. رمانی که موجب نگاه‌های مثبت و منفی نسبت به آن شد و منتقدان را به دو دسته مخالف و موافق تبدیل کرد. «بامداد خمار» به زبان‌های ایتالیایی، کره‌ای، انگلیسی و چند زبان دیگر ترجمه و منتشر شد و منتقدان آلمانی و انگلیسی در ستایش آن سخن گفتند، به‌ویژه نسخه آلمانی آن با تیراژ ده‌هزارتایی به فروش رفت و نقدهای مثبتی در آلمان دریافت کرد.

اشتفان وایدنر مترجم و نویسنده آلمانی درباره این کتاب در روزنامه «برلینر» نوشت: «بامداد خمار یکی از آن داستان‌های عاشقانه کلاسیک، بی‌زمان و بی‌مکان است که به همان اندازه که ریشه در محیطی محلی دارد، تمام مرزهای فرهنگی را به چشم‌هم‌زدنی درمی‌نوردد... بامداد خمار با اقتضای روایی درخشان خود، مخاطب را جذب می‌کند. با وجود ۴۰۰ صفحه، داستان بدون حاشیه پیش می‌رود.»

ساندرا قندچی در روزنامه فرانکفورتر آگماینه آن را رمانی هیجان‌انگیز توصیف کرد و نوشت: «ترکیب سنت داستان‌سرایی شرقی- قالب داستان‌های شهرزاد- مواد و نقوش ادبی ایرانی و تکنیک‌های داستان‌سرایی مدرن، کتاب بامداد خمار را به کتابی هیجان‌انگیز و غیرمعمول تبدیل می‌کند که در درجه اول از ادبیات منثور معاصر ایران متمایز است؛ مدرنیسم نمادین پیشرو در سنت صادق هدایت.»

فهیمة فرسای نویسنده ایرانی- آلمانی نیز در پایگاه خبری «سایت» نوشت: «داستان شرایط محدود دنیای زنان تهران را در دهه ۱۹۳۰ منعکس و آن را ترویج می‌کند. عشق شکست‌خورده محبوبه و سرنوشت عذاب‌آور او قرار است تاثیری بازدارنده

بر دخترانی بگذارد که جرأت دارند زندگی خود را برای خود رقم بزنند.»
ترجمه انگلیسی «بامداد خمار» هم مورد توجه قرار گرفت و نقدهای مثبتی دریافت کرد. کیت هیچینز، استاد دانشگاه ایلنوی در آمریکا با مقایسه آن با «لیلی و مجنون» نوشت: «مضمون اصلی رمان عاشقانه فتانه حاج سیدجوادی، به‌خوبی بیان‌کننده این است که عشق می‌تواند نیرویی اساسی به جهت جان بخشیدن به نوع بشر باشد و جامعه را در حرکت نگه دارد. چنین احتمالی با اشاره به لیلی و مجنون مطرح می‌شود، اثری که از کتاب‌های موردعلاقه پدر محبوبه است. در این حماسه باشکوه که سروده نظامی گنجوی شاعر ایرانی قرن دوازدهم است، مانند رمان حاج سیدجوادی، ایستادگی پدر و مادر و تنش‌های به‌وجودآمده در راه عشق و عاشقی فرزندشان، باعث افزایش درام می‌شود. همچنین ترسیم استادانه شخصیت‌های رمان از طریق دیالوگ و به تصویر کشیدن صحنه‌های دراماتیک، به تاثیرگذاری آن کمک شایانی کرده است، مانند جدایی محبوبه از پدرش پس از ازدواج با رحیم و درگیری‌های او با رحیم در طول زندگی. طرح داستان و شخصیت‌ها، در فضای تهران دهه بیست خورشیدی شکل گرفته و پایان اخلاقی رضایت‌بخش آن، باعث محبوبیت بسیار زیاد رمان پس از انتشار در ایران شد.»

وبسایت کامپلیت ریویو هم کتاب را رمانی جذاب توصیف کرد و نوشت: «بامداد خمار نمایی از زندگی در داخل ایران را ارائه می‌دهد. جریان زندگی محبوبه به طور کامل در ایران است و به ندرت گریزهایی به خارج و سرمایه‌گذاری در آن زده می‌شود. خیابان‌ها جایی برای یک زن نیست، مخصوصاً زنی فرهیخته مثل او. برخی از پیام‌های کتاب کمی نگران‌کننده است، اشتیاق برای همه چیز خوب است، اما پدر و مادرها هستند که تصمیم نهایی را می‌گیرند، سنت باید حفظ شود. در این کتاب به صراحت تاکید می‌شود که بین شکاف‌های طبقات اجتماعی نمی‌توان پل زد، یک کارگر بدی و یک زن تحصیل‌کرده هرگز نمی‌توانند با هم خوشبختی را پیدا کنند. با این حال،

حاج سیدجوادی داستانش را گیرا ارائه می‌دهد. می‌توان گفت که بامداد خمار بسیار جذاب نوشته شده و تصویری جالب از جامعه‌ای ارائه می‌دهد که مخاطبان غربی چندان با آن آشنا نیستند.»
«بامداد خمار» نخستین رمان فتانه حاج سیدجوادی در سال ۱۳۷۴ منتشر شد. ماجرای رمان در روزهای نخست زمامداری رضاشاه می‌گذرد. رمان درباره دختر جوانی است به نام سودابه. سودابه از خانواده‌ای سرشناس و ثروتمند است که می‌خواهد با مردی از طبقه اجتماعی پایین‌تری ازدواج کند. مردی که هیچ سنخیتی با موقعیت و شأن خانوادگی او ندارد. مادر سودابه به او می‌گوید از زندگی عمه‌ات، محبوبه، درس عبرت بگیر و به داستان زندگی اش گوش کن چون محبوبه هم در پانزده سالگی عاشق مردی به نام رحیم می‌شود. رحیم شاگرد یک نجاری است و محبوبه به‌خاطر او همه خواستگارش را رد می‌کند و آنقدر در برابر خانواده‌اش ایستادگی می‌کند تا سرانجام، پدرش رضی به ازدواج او با رحیم می‌شود و در نهایت، محبوبه دختر بصیرالملک، به همسری رحیم درمی‌آید! پدرش در حین بدرقه او برایش ۲ دعا می‌کند، یکی دعای خیر است و دیگری دعای شر. دعای خیر او این است که محبوبه هیچ‌وقت اسیر رحیم نماند، اما دعای شرش این است که صد سال زنده بماند و درس عبرت سایرین شود!

زبان رمان، یک زبان گزارشی و ساده است؛ زبانی که عده‌ای از منتقدان، همین زبان ساده و گزارشی را یکی از دلایل موفقیت رمان و محبوبیتش معرفی می‌کنند. این زبان ساده و گزارشی، از همان ابتدا، مخاطب را به خودش مشغول می‌کند. زبانی به دور از هر گونه پیچیدگی و کنایه و تمثیل بر رمان حاکم است. خوانندگان این رمان، این زبان ساده و گزارشی را می‌پسندند و حتی آن را تحسین هم می‌کنند: «عروسی من داستان دیگری بود. سوت‌وکور بود و هیچ کس دل و دماغ نداشت. خودم از همه بی‌حوصله‌تر بودم. می‌خواستم زودتر از آن خانه فرار کنم و از این همه فشار روحی راحت شوم. پنج‌شنبه، از صبح، مادرم با آقا جان کز کرده بودند گوشه‌ای